

The Mutual Influence of Sufism and Futuwwat Schools on the Role and Function of the Master

**AliReza khajegir
Abdollah mirzavand**

Futuwwat or magnanimity is the name of a religious school that has established a close relationship with the Sufism school throughout history. These two schools have reciprocally impacted each other. One of the important principles of these two schools, regarding the guidance of disciples, is the choice of the master and obeying him in the path (Tarighat). The master is a good-natured person who is free from alliances that, through the path to knowledge and salvation, guide the seekers in a difficult path. The master, with his support of disciple, elevates his rank to the Lord. By his own efforts, he discourages the disciple from slowing down in the path of spiritual journey, he also saves him from the sensual wanderings and traps of the devil, and does not stop until the disciple reaches salvation. This article seeks to examine the mutual impact of this issue in the two schools of Sufism and Futuwwat, it will also pave the way for future researchers in this field. This article, in addition to examining the place of the master in Sufism and Futuwwat schools, examines the impact of these two schools on each other in their threefold perspective on the subject. The three aspects are: the role of the masters in the education of disciples, the real age of the masters, and the classification of the masters.

Keywords

Futuwwat, Futuwwatnameh, Sufism, the Master, Spiritual Journey

Assistant professor of comparative religions and mysticism . Shahrekord university

Graduated of comparative Religions and mysticism.shahrekord university

نشریه علمی _ پژوهشی
پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)
سال یازدهم، شماره چهارم، پیاپی ۳۵، زمستان ۱۳۹۶ صص ۶۷-۸۸

تأثیرپذیری متقابل مکتب تصوف و فتوت درباره نقش و کارکرد پیر

علیرضا خواجه‌گیر* - عبدالله میرزاوند**

چکیده

فتوت یا جوانمردی عنوان یک مکتب دینی است که در طول تاریخ، ارتباط نزدیکی با مکتب تصوف برقرار کرد. این دو مکتب بر یکدیگر تأثیر متقابل گذاشتند. از اصول مهم تصوف و فتوت، در زمینه هدایت مریدان، انتخاب پیر و اطاعت و فرمانبرداری از او در طریقت است. پیر فردی نیک‌سرشت و آزاد از تعلقات است که با پیمودن راه معرفت و رستگاری، راهنمای سالکان در مسیر دشوار سلوک می‌شود. پیر با حمایت خود از مرید، مرتبه او را در نزد پروردگار بالا می‌برد. او با همت خود، مرید را از سستی ورزیدن در مسیر سلوک باز می‌دارد؛ همچنین او را از هواهای نفسانی و دام‌های شیطان نجات می‌دهد و تا زمانی که مرید را به رستگاری نرساند از رسالت خود باز نمی‌ایستد. این مقاله می‌کوشد تأثیر متقابل این مسئله را در دو مکتب تصوف و فتوت بررسی کند؛ همچنین برای پژوهشگران آینده که در این زمینه پژوهش خواهند کرد، مسیری را هموار کند. این مقاله افزون بر واکاوی جایگاه پیر در مکتب تصوف و فتوت، تأثیر این دو مکتب را بر یکدیگر با توجه به سه وجه مشترک آنها در زمینه پیر بررسی می‌کند؛ این سه وجه عبارت است از: نقش و تأثیر پیران در تربیت مریدان، شرایط پیران واقعی، طبقه‌بندی پیران.

واژه‌های کلیدی

فتوت؛ فتوت‌نامه؛ تصوف؛ پیر؛ سیر و سلوک

* استادیار گروه ادیان و عرفان تطبیقی دانشگاه شهرکرد a.khajegir@yahoo.com

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد ادیان و عرفان تطبیقی دانشگاه شهرکرد abdollah.mirzavand@yahoo.com

۱- مقدمه

آیین فتوت و جوانمردی میراث نیاکان ما در روزگاران گذشته است. همچنین از جریان‌های مهم تاریخ ایران است که از دیرباز پژوهشگران به آن توجه داشته‌اند. البته با توجه به مبهم بودن این آیین در پرده تاریخ، همیشه درباره سرچشمه آن در بین پژوهشگران اختلاف نظر وجود داشته است. برخی پژوهشگران مانند ابوالفضل رشیدالدین میبیدی و ابو عبدالرحمن سلمی نیشابوری در پی سرچشمه‌ای قرآنی و دینی برای فتوت بوده‌اند و به همین سبب آیین فتوت را به پیامبران الهی مانند حضرت آدم، شیث، نوح و غیره رسانده‌اند. برخی دیگر از پژوهشگران مانند مهرداد بهار و ملک‌الشعراى بهار سرچشمه‌های آیین فتوت را در میان عیاران و نیز آیین‌های ایران باستان جست‌وجو کرده‌اند.^۱

فتوت طریقه‌ای است که هدف سالکان یا زائران معنوی آن، تلاش برای رسیدن به منزلگه دل است؛ یعنی می‌کوشند حقیقت باطنی انسان را درک کنند و در نتیجه به مرحله جوانی و جاودانه روح دست می‌یابند. پیروان طریقت فتوت به فتی معروف‌اند (کربن، ۱۳۸۳: ۴).

تصوف نیز طریقه‌ای ترکیبی از فلسفه و مذهب است که راه رسیدن به حق به آن محدود می‌شود. این وصول به کمال و حق، با سیر و تفکر و مشاهداتی همراه می‌شود که به وجد و حال و ذوق می‌انجامد و در نتیجه به طور اسرارآمیزی، انسان را به خدا متصل می‌کند. پیروان طریقه تصوف به صوفی معروف‌اند (غنی، ۱۳۸۹: ۱۳)؛ بنابراین دو طریقه فتوت و تصوف در هدف و روش با هم شباهت دارند؛ به عبارت دیگر هدف این دو مکتب، رسیدن به حقیقت مطلق است و سیر و سلوک، روش آنها برای رسیدن به حقیقت است.

فتوت جریانی است که پیش از تصوف در ایران وجود داشته و در گسترش تصوف و عقاید آن تأثیرگذار بوده است؛ فتوت نیز در هنگام ظهور تصوف به آن متصل شده و رنگ تصوف گرفته است. وجود آثار و نشانه‌های آشکاری از تعالیم اصحاب فتوت در تصوف، بیانگر ارتباط فتوت و تصوف و تأثیرپذیری آنها از یکدیگر است. همچنین در افکار اهل فتوت نیز نشانی از تعالیم صوفیه می‌توان یافت؛ چنانکه بسیاری از فتیان یا از صوفیه بوده‌اند و یا با صوفیان ارتباط داشته‌اند و تمایل به طریقت تصوف در آنها وجود داشته است. از سوی دیگر بسیاری از صوفیان که در تصوف جایگاهی والا دارند، پیش از ورود به طریقت تصوف، از فتیان بوده‌اند (عقیقی، ۱۳۷۶: ۴۴-۴۵).

از جمله منابع اطلاعاتی در این زمینه فتوت‌نامه‌ها و نیز منابع عرفانی است. فتوت‌نامه‌ها رساله‌هایی هستند که در باب منش و عقاید و قوانین و آداب و رسوم اهل فتوت نوشته شده‌اند. باتوجه به این منابع، اعتقادات مکتب فتوت درباره جایگاه پیر به تصوف شباهت بسیاری دارد. اهل فتوت هر دسته، مرید پیری دانا و کاردیده بودند؛ دست ارادت به او می‌دادند و احکام و دستورات او را اجرا می‌کردند تا آنها را در مسیر سیر و سلوک راهنمایی کند. اهل تصوف نیز که قصد رسیدن به سرمزل حق را داشتند، برای دست یابی به مقصود، اختیار خود را به دست پیری دانا می‌سپردند و فرمان‌های او را بدون چون‌وچرا در مسیر سیر و سلوک اجرا می‌کردند. این مقاله می‌کوشد در زمینه پیر باتوجه به سه وجه مشترک آنها در این باره (نقش و تأثیر پیران در تربیت مریدان، شرایط پیران، طبقه بندی پیران)، تأثیر دو طریقه فتوت و تصوف را بر یکدیگر نشان دهد.

۲- نقش و تأثیر پیر در مکتب تصوف

پیر اصطلاحی عرفانی است. این واژه در لغت به معنی سالخورده و کهن‌سال است و در تصوف به معنای مرشد، پیشوا، هادی و معادل شیخ، بابا، قطب و انسان کامل و معانی دیگر آمده است (نسفی، ۱۳۸۸: ۷۵). پیر در عرفان، فردی است که تربیت و ریاست و رهبری گروهی از صوفیان را بر عهده دارد. مرید سالک به کمک او می‌کوشد تا به حق برسد و مرید بدون یاری او به هدف منظور خود نمی‌تواند دست یابد. در تصوف، قطب دایره امکان و عهده‌دار تربیت و تهذیب سالک و رساندن او به حق است؛ از این رو دستور او در هر باب بدون چون‌وچرا اطاعت می‌شود (رجایی بخارایی، ۱۳۷۵: ۸۷). پیر انسانی کامل، فردی مقتدر و دانا نسبت به حقایق سیر و سلوک و بشارتی از سوی خداوند است تا از این راه مریدان را از رحمت و نعمت خود بهره مند کند. پیر همانند ابری است که در آسمان عرفان گسترده شده است و باران رحمت خود را قطره‌قطره بر روی کشتزار دل مریدان می‌ریزد و باعث هدایت آنان می‌شود. مریدانی که دست ارادت به پیر می‌دهند باید قدم به قدم از پی پیر بروند؛ دستورات او را با اشتیاق تمام بپذیرند و در برابر او خاضع و مطیع باشند تا به سبب اطاعت از فرمان‌های پیر به مقصود خود دست یابند. مریدان بعد از طاعت زبانی باید طاعت عملی خود را از پیر نشان دهند؛ یعنی بعد از آنکه دست ارادت به پیر دادند و طاعت زبانی خود را نشان

دادند باید با اجرای فرمان‌ها و دستورات پیر، طاعت عملی خود را نمایان کنند. به اعتقاد اهل تصوف بدون راهنمایی شیخ یا پیر، راه ظاهر به کعبه صورت را نمی‌توان به پایان برد؛ مسافر این راه، هم چشم دارد که با آن می‌بیند، هم توانایی حرکت دارد و هم راه مشخص و مسافتش معین است؛ اما در راه سیر و سلوک که راه حقیقت است صد و بیست و چهار هزار نقطه نبوت قدم گذاشته اند و نشانی از یک قدم ظاهر وجود ندارد. سالک در این راه نه نظر دارد و نه قدم دارد؛ پس بدون راهنما از این ورطه هولناک نمی‌تواند عبور کند. همچنین همان‌طور که در راه ظاهر، راهزنان و سارقان بسیاری وجود دارند و بدون راهنمایی یک راهنما در این راه‌ها نمی‌توان قدم گذاشت، در راه حقیقت نیز زینت‌های دنیوی، نفس، هوی و شیطان‌هایی وجود دارند که راهزنان راه حقیقت هستند و بدون راهنمایی یک شیخ یا صاحب ولایت در این راه نمی‌توان قدم نهاد (نجم الدین رازی، ۱۳۸۳: ۲۲۸). در تصوف مدار طریقت بر پیر استوار است و پیر در میان قوم خود مانند پیامبر در میان امتش است که بدون راهنمایی او به جایی نمی‌توان رسید (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۴۶). پیران مانند پیامبران در قیامت شفاعت‌گران امت خود خواهند بود: «آن بنده‌ای که به دوزخش می‌برند، از دور نوری بیند. بپرسد که آن نور چه نور است؟ گویند: نور فلان پیر است. او گوید: من در دنیا آن پیر را دوست داشتمی. باد، آن سخن به گوش آن پیر رساند. آن عزیز به شفاعت در حضرت حق سبحانه و تعالی سخن گوید در حق آن عاصی. خداوند تعالی، به شفاعت آن عزیز، او را آزاد کند» (همان: ۲۹۰).

هجویری در کشف‌المحجوب هنگام بیان تأویل درباره واجبات نماز، انتخاب پیر را همانند انتخاب قبله، از واجبات دین می‌داند: «بدان که نماز عبادتی است که از ابتدا تا انتها مریدان راه حق اندر آن یابند و مقاماتشان اندر آن کشف گردد. چنانکه توبه مریدان را به‌جای طهارت بود؛ و تعلق به پیری به‌جای اصابت قبله؛ و قیام به مجاهدت نفس به‌جای قیام؛ و ذکر دوام به‌جای قرائت؛ و تواضع به‌جای رکوع؛ و معرفه‌النفس به‌جای سجود؛ و مقام انس به‌جای تشهد؛ تفرید از دنیا و بیرون آمدن از بند مقامات به‌جای سلام» (هجویری، ۱۳۸۳: ۴۴۰).

راه سلوک در تصوف، مسیری ناشناخته است که دام‌های شیطان، آفت‌ها، شبهه‌ها و موانع بسیاری در این راه در کمین سالک قرار دارند. به همین سبب قدم‌نهادن در این راه بدون پیروی از پیری دانا برای او دشوار است و چه‌بسا اگر سالک بدون راهنمایی پیر در این راه قدم نهد، از راه

راست منحرف می‌شود. صوفیان بر این باورند که راه حق یکی است و راه‌های باطل هزاران راه‌اند و بدون راهنمایی پیر یافتن راه حق امری دشوار است (غزالی، ۱۳۹۰: ۴۴۸). به اعتقاد اهل تصوف چون فلاسفه قصد داشتند به تنهایی از این مسیر عبور کنند، در دام شبهات افتادند و ایمان خود را از دست دادند. همچنین دهریون و طبایعی و براهمه و اهل تشبیه و معطله و اباحتیه و اهل اهوا و بدع از گروه‌هایی هستند که بدون ارشاد پیر در این راه قدم نهادند و به همین سبب گرفتار موانع سلوک شدند و هرکدام با گرفتاری در مشکل و شبه‌ای نابود شدند (نجم‌الدین رازی، ۱۳۸۳: ۲۲۹). بنابراین مریدان باید پیرو یک پیر کامل باشند تا با تربیت صحیح، اخلاق ناپسند را از آنها بزداید و به جای آن اخلاق نیکو را جانشین کند؛ همچنین درباره مشکلات سیر و سلوک به آنها آگاهی بخشد (غزالی، ۱۳۶۴: ۵۴-۵۵). حکیم سنایی غزنوی نیز در اشعارش به خطرهای راه سیر و سلوک و احتیاج مرید به رهبری پیر اشاره می‌کند:

اندرین راه هزار در بند است	بسته هر دری دو صد بند است
گر دو صد ساله ره پیرانی	به یکی در گذشته نتوانی
سالکان اندرین ره از هر در	دان که بیش است صد هزار به سر
همه حیران و باز پس مانده	آیت عجز راه برخوانده
تو درون آی کت ره آموزند	وز دو صد روت دانش افروزند
روی از اول که سوی راه کنی	راه بر چشم خود سیاه کنی
برگذر تا صف ملک بینی	هریکی را یکی فلک بینی
از تو چون باز مانند رهبر تو	دان که شد سوخته دو شهپر تو
اوفتادی ز پای و ماندی فرد	همچو سی مهره مششدر نرد
بر ره بی‌رهی فروماندی	«اهدنا الصراط» برخواندی

(سنایی غزنوی، ۱۳۴۸: ۵۸)

تا پیش از قرن پنجم هجری پیر یک شخص واقعی بود که در خانقاه اقامت داشت و تربیت و هدایت مریدان را بر عهده داشت؛ اما از قرن پنجم به بعد معنای دیگری نیز برای لفظ پیر در نظر گرفته شد و آن، پیر به معنای راهنمایی درونی است. این پیر در عالم مثال یا ملکوت دیده می‌شود و فلاسفه در اصطلاح به او «عقل فعال» می‌گویند. سنایی، پیر به معنای عقل فعال و راهنمای باطنی سالک را به ادبیات عرفانی و صوفیانه فارسی وارد کرد. او در مثنوی فلسفی و عرفانی سیرالعباد از

عقل فعال که از عالم مثال آمده است، با عنوان «پیر» یاد می‌کند (همان: ۲۵۶-۲۵۳). سنایی در این مثنوی به رهبری عقل مراحل ناسوت را زیر پا می‌گذارد و در مراحل ملکوت به سیر می‌پردازد. او عوالم و احوال مختلفی را کشف و بررسی می‌کند که ورای ظلمت‌ها و محدودیت‌هایی است که جسم، آنها را به او محکوم کرده است. این سفر روحانی از قلمرو نفس نامیه آغاز می‌شود و در صعود به قلمرو نفس عاقله می‌رسد. مسافر در آنجا مرشد و رهبر خود را در وجود یک پیر روحانی می‌یابد. او به سالک کمک می‌کند تا از قلمرو عناصر چهارگانه یا شهرهای خیالی گذر کند. سنایی در آغاز این سیر و سفر، خود را در وادی حیرت و فضای ظلمت می‌یابد و سرانجام به رهبری عقل، راه خود را از میان تنگناهای پر خطر می‌یابد (زرین‌کوب، ۱۳۸۸: ۲۳۹).

به اعتقاد اهل تصوف در طول سیر و سلوک، از سالکان امتحان و آزمایش‌های بسیاری به عمل می‌آید که به درنگ و سستی آنها از ادامه راه می‌انجامد. همچنین برای سالکان در راه سیر و سلوک علل و بیماری‌هایی در درون به وجود می‌آید که ممکن است این موانع فاسد، بر بعضی سالکان چیرگی یابد و میل و ارادت سالک منحرف شود. پس به شیخی ماهر و صاحب‌تصرف نیاز است تا مرید را از درنگ و سستی بیرون آورد؛ طلب و اراده و انگیزه شوق را در او به وجود آورد و مانند طبیبی او را در هنگام گرفتاری به این بیماری‌ها نجات دهد. این آفت‌ها در مسیر سلوک برای هر مریدی وجود دارد و تا زمانی که با یاری یک راهنمای کامل از بین نروند، سیر و سلوک برای مرید میسر نخواهد بود و در مقامی از مقامات باز خواهد ماند؛ همچنین به موانعی برخورد می‌کند که ایمان او را از بین می‌برد (نجم‌الدین رازی، ۱۳۸۳: ۲۳۰).

عطار در مثنوی مصیبت‌نامه پیر را راهنمای سالک در طول سفر باطنی و معنوی او می‌داند. او شیخ را به کبریت احمر تشبیه می‌کند و راه سلوک را راهی دشوار می‌داند که مرید برای عبور از آن نیازمند پیری راه‌شناس است. عطار پانهادن در این عرصه را بدون کمک پیر خطرناک می‌داند و غبار پای پیر را روشنی‌بخش چشم مریدان می‌داند:

سینه او بحر اخضر آمده است	پیر ره کبریت احمر آمده است
خواه پاک و خواه گو ناپاک میر	هر که او کُحلی نساخت از خاک پیر
راهرو را می‌بباید راهبر	راه دور است و پر آفات ای پسر
گر همه شیری فرود آفتی به چاه	گر تو بی رهبر فرود آیی به راه

کور هرگز کی تواند رفت راست بی عصاکش کور را رفتن خطاست
 گر تو گویی نیست پیری آشکار تو طلب کن در هزار اندر هزار
 زانکه گر پیری نماند در جهان نه زمین بر جای ماند نه زمان
 (عطار، ۱۳۷۳: ۶۲-۶۳)

عطار در منطق‌الطیر اندیشه‌های عرفانی‌اش را به تصویر می‌کشد. او در این اثر ضمن بیان مراحل سیر و سلوک، نیاز سالک به راهنمایی پیر را به صورت تمثیلی بیان می‌کند. در منطق‌الطیر وقتی پرندگان عزم راه کردند، از سختی‌ها و دشواری‌های راه بیمناک بودند و خود را نیازمند یک راهنما دیدند که آنها را رهبری کند و مشکلاتشان را در طی مسیر بگشاید. پس هدهد را در مقام رهبر و پیشوای خود برگزیدند. هدهد نماد پیر یا هادی است. هدهد با مهربانی به همه شهامت می‌دهد؛ اما دشواری‌های راه را نیز پنهان نمی‌کند. آنها را پند می‌دهد و مرغان را شیفته می‌کند تا به سیمرخ (پیر و مرشد کامل یا وجود حقیقت‌جو) رسند:

جمله گفتند این زمان ما را به نقد پیشوایی باید اندر حلّ و عقد
 تا کند در راه ما را رهبری زانکه نتوان ساختن از خود سری
 در چنین ره حاکمی باید شگرف بو که بتوان رست ازین دریای ژرف
 حاکم خود را به جان فرمان کنیم جز به حکم و امر او ره نسپریم
 قرعه افکندند و بس لایق فتاد قرعه‌شان بر هدهد عاشق فتاد
 جمله او را رهبر خود ساختند گر همی فرمود سر می‌باختند
 جمله مرغان ز هول و بیم راه بال و پر پرخون برآوردند آه
 راه می‌دیدند و پایان ناپدید درد می‌دیدند و درمان ناپدید
 چون بترسیدند آن مرغان ز راه جمع گشتند آن همه یک جایگاه
 پیش هدهد آمدند از خود شده طالب اندرز آن هدهد شده
 (همان، ۱۳۴۷: ۸۸-۸۷)

اهل تصوف بر این باورند که سالک در راه سیر و سلوک به برخی مقامات روحانی دست می‌یابد و پرتوی از ظهور آثار صفات حق بر او می‌تابد؛ همچنین انوار و صفات‌های بی‌پایان روحانی بر سالک تجلی می‌کند و در این هنگام حق می‌آید و باطل نابود می‌شود. در این مقام، آینه دل سالک صفا یافته است و پذیرای بازتاب تجلی روح است و ذوق «انالحق» و «سبحانی» را در

درون خود احساس می‌کند. غرور و پندار رسیدن به کمال و مقصد حقیقی در درون او پدید می‌آید؛ به گونه‌ای که عقل و فهم او نمی‌تواند آن را درک کند. در چنین مقامی اگر پیری نباشد که سالک را راهنمایی کند، ایمان سالک با موانعی برخورد می‌کند و آفت حلول و اتحاد نیز در این مقام گریبان‌گیر سالک می‌شود؛ بنابراین به شیخی کامل و زمان‌شناس نیاز است تا مرید را از این گمان نجات دهد و مقام سالک را برایش بازگوید؛ همچنین او را تشویق کند تا از نابودی ایمان نجات یابد (نجم‌الدین رازی، ۱۳۸۳: ۲۳۱).

مولانا جلال‌الدین بلخی نیز احتیاج مرید به راهنمایی پیر را بسیار مهم می‌داند. او قدم‌نهادن در سیر و سلوک عرفانی را بدون راهنمایی پیری دانا، غیرممکن دانسته است. در باور مولوی تنها با ارشاد و راهنمایی پیر است که به حق می‌توان رسید و از خطرهای مسیر سیر و سلوک رهایی یافت؛ در واقع با کمک او، مرید در راه سلوک از آلوده‌شدن به گناه در امان می‌ماند:

پیر را بگزین که بی پیر این سفر	هست بس پر آفت و خوف خطر
آن رهی که بارها تو رفته‌ای	بی قلاوز اندر آن آشفته‌ای
پس رهی را که ندیدیستی تو هیچ	هین مرو تنها ز ره‌بر سر مپیچ
گر نباشد سایه او بر تو گول	پس تو را سرگشته دارد بانگِ غول
غولت از ره افگند اندر گزند	از تو داهی‌تر درین ره بس بُدند
از بُبی بشنو ضلال ره‌روان	که چه‌شان کرد آن بلیس بدروان

(مولوی، ۱۳۷۸، ۱۵: ۱۶۱)

دست را مسپار جز در دست پیر	حق شده است آن دست او را دستگیر
پیرِ عقلت کودکی خُو کرده است	از جوار نفس کاندِر پرده است
عقلِ کامل را قرین کن با خِرَد	تا که باز آید خِرَد ز آن خُوی بد
چونک دست خود به دست او نهی	پس ز دست آکلان بیرون جهی
دستِ تو از اهل آن بیعت شود	که یَدُ الله فَوْقَ أیدِیهم بود
چون بدادی دستِ خود در دستِ پیر	پیرِ حکمت که علیم است و خطیر
کو بُبی وقت خویش است ای مُرید	تا از نور بُبی آید پدید

(همان، ۵: ۶۹۴)

صوفیان معتقدند در راه سلوک، از عالم غیب برای سالک نمایش‌ها و وقایعی پدیدار می‌شود که

هرکدام اشاره‌ای از غیب است و بر سیر و سلوک و فترت او دلالت دارد؛ همچنین نشان‌دهنده صفا و کدورت دل و معرفت صفات خوب و بد نفس است و نیز نشان‌دهنده حجاب‌های دنیوی و آخروی و حالت‌های شیطانی و نفسانی و رحمانی و معانی دیگر از وقایعی است که در وصف نمی‌آید. فرد سالک بر هیچ‌یک از اینها شناختی ندارد؛ زیرا همه آنها زبان غیب است و زبان غیب را تنها اهل غیب می‌دانند. در اینجا نیز به پیری احتیاج است که تأییدشده الهی باشد و به علم تأویل‌های غیبی آگاه باشد تا بتواند وقایع و کشف احوال مرید را بیان کند و اندک اندک زبان غیب را به مرید بیاموزد. در غیر این صورت مرید از معارف محروم خواهد شد و پیشرفت نخواهد کرد و نسبت به مقامات، شناختی به دست نمی‌آورد (نجم‌الدین رازی، ۱۳۸۳: ۲۳۲).

صوفیان معتقدند محبوب کردن بندگان در دست پیران طریقت است؛ زیرا پیر می‌تواند مریدان را هم در ظاهر و هم در باطن، هم در سخن و هم در عمل، به سالکی تبدیل کند که پیرو شیوه رسول‌الله باشد. هنگامی که مرید اقتدا و پیروی کرد، محبت خدا به وجود می‌آید، همان‌طور که خداوند می‌فرماید: «قل إن کُنتم تحبّون الله فاتّبعونی یحببکم الله»^۲ (باخرزی، ۱۳۸۳: ۶۴).

۳- شرایط پیر در مکتب تصوف

پیران هدایت‌گران و راهنمایانی هستند که با رهنمودهای خود باعث می‌شوند سالکان به مقصود خود دست یابند. از این‌رو پیران باید شرایط لازم را داشته باشند تا شایسته مقام پیری شوند و بتوانند مریدان را هدایت و راهنمایی کنند.

به اعتقاد اهل تصوف، پیر باید به اندازه ضرورت از علم شریعت آگاه باشد تا اگر مریدی با مشکلی روبه‌رو شد بتواند آن را برای مرید بگشاید. پیر باید افزون‌بر داشتن اعتقاد، باورش نیز با اعتقاد اهل سنت و جماعت سازگار باشد و به بدعتی آلوده نباشد تا مرید را به بدعتی نیندازد و منحرف نکند. پیر باید افزون‌بر عقل معادی، عقل معاش دنیوی نیز داشته باشد تا بتواند در تربیت مرید قیام کند؛ سخاوتمند باشد تا بتواند با فراهم کردن نیازمندی‌های مرید، او را از نگرانی خورد و خوراک بی‌نیاز کند؛ در نتیجه مرید به کلی به کار دین مشغول خواهد شد. پیر باید شجاع باشد تا نسبت به ملامت و زبان خلق بی‌توجه باشد و مرید را با سخن کسی رد نکند و بتواند در برابر حسودان و بدخواهان مواظب مرید باشد؛ باید عقیف‌النفس باشد تا مرید درباره او فکر بد نکند و

ارادت مرید نسبت به او از بین نرود؛ باید بلند همت باشد و جز به اندازه نیاز به دنیا توجه نکند و برای جمع کردن مال نکوشد. همچنین چشم طمع به مال مرید نداشته باشد تا مرید ارادتش به او از بین نرود؛ زیرا هیچ چیز برای مرید بدتر از این نیست که به کارهای شیخ اعتراض کند. پیر باید نسبت به مرید مشفق باشد و انجام کاری را از مرید نخواهد که او توانایی انجام آن را ندارد؛ باید مرید را با مدارا راهنمایی کند و اگر مرید در حالت قبض باشد با ولایت خود بار قبض را از دوش او بردارد و او را به حالت بسط وارد کند؛ همچنین اگر بیش از حد در بسط فرورفت اندکی قبض به او دهد و بسط را از او بگیرد و پیوسته مراقب احوال مرید باشد. پیر باید فردی حلیم و بردبار باشد؛ زود خشمگین نشود (مگر به اندازه نیاز) تا مرید از او رنجیده نشود (نجم‌الدین رازی، ۱۳۸۳: ۲۴۴-۲۴۵).

ابوسعید ابوالخیر ده ویژگی برای پیران راستین بیان می‌کند که شایسته است پیران آنها را داشته باشند: «نخستین مُراد دیده باشد تا مرید تواند داشت، دوم راه سپرده باشد تا راه تواند نمود، سیم مهذب و مؤدب ناگشته باشد تا مؤدب بود، چهارم بی‌خطر و سخی باشد تا مال فدای مرید تواند کرد، پنجم از مال مرید آزاد باشد تا در کار خودش به کار نباید داشت، ششم تا پند به اشارت تواند داد به عبارت نهد، هفتم تا به رفق تأدیب تواند کرد به عنف و خشم نکند، هشتم آنچه فرماید نخست به جای آورده باشد، نهم هر چیزی که از آن بازدارد نخست او بازایستاده باشد، دهم مرید را که به خدای فرایزیرد به خلقش رد نکند» (تدین، بی تا: ۴۰۵).

پیر باید اهل عفو باشد تا اگر از مرید اشتباهی سر زد او را ببخشد، خوش اخلاق باشد تا مرید را از خود نراند و مرید از او اخلاق نیک بیاموزد؛ زیرا درون مرید آینه افعال و حالات و اخلاق پیر است؛ اهل ایثار باشد تا مصالح مرید را بر مصالح خود ترجیح دهد و نفس خود را فدای مرید کند؛ کریم باشد تا مرید را از کرم ولایت خود بهره‌مند کند؛ اهل توکل باشد تا به سبب ترس، از رزق مرید ناامید نشود و از ترس اینکه مرید باید امور معیشتش را فراهم کند، او را رد نکند؛ تسلیم کار خداوند باشد تا خدا هرکه را بخواهد به مریدی او درآورد و خدا هرکه را نخواهد به مریدی او درنیاید؛ برای داشتن مریدان بیشتر حریص نباشد و با رفتن مریدان در کار خود سست نشود؛ راضی به قضای الهی باشد و در تربیت مریدان اقدام کند و بقیه امور را به حکم ازلی واگذارد و اعتراض نکند؛ با وقار و حرمت با مریدان زندگی کند تا مریدان نسبت به او گستاخی نکنند و عظمت و بزرگی پیر در نزد مریدان از بین نرود؛ باید اهل سکون و آرامش باشد و در کارها عجله

نکند و به آرامی و آهستگی بر مرید تسلط یابد؛ باهویت باشد به طوری که هیبت و عظمت او در دل مرید به وجود بیاید تا مرید، چه در حضور او و چه در غیاب او مؤدب باشد و مرید به سبب هیبت شیخ متواضع شود و شیطان به سبب عظمت و هیبت شیخ توانایی تسلط یافتن بر مرید را نداشته باشد؛ در کارها ثابت قدم باشد و عزمی استوار داشته باشد و با مرید به درستی عهد و پیمان بندد تا به سبب بدعهدی، حق مرید از بین نرود (نجم‌الدین رازی، ۱۳۸۳: ۲۴۶-۲۴۸). پیر باید فردی راهبر، دانا، بافراست و پایبند شرع باشد و اهل حيله و نیرنگ نباشد؛ بتواند سالک را ارشاد کند و درد عشق الهی در سینه‌اش باشد:

سالمی چست و دیده‌ور باشد	پیر باید که راهبر باشد
مرد چون شیر زهره‌ای دارد	دلش از درد به‌ره‌ایی دارد
خدمت شیخ خویش کرده بود	باده از جام شرع خورده بود
خالی از زرق و حيله و نیرنگ	از ته دل به حق بود یکرنگ
وز خلیق نباشدش آزار	به علایق نباشدش بازا
با وی اسرار غیب شاید راند	اینچنین پیر، پیر باید خواند
خاک پایش چو توتیا سازند	از سخن‌هاش کیمیا سازند

(سنایی، ۱۳۴۸: ۶۴)

پیر باید با کم‌خوری، کم‌حرفی، کم‌خوابی و بسیاری نماز و صدقات و روزه، نفس خود را پرورش دهد و توانایی آن را داشته باشد که زیبایی‌های اخلاقی مانند صبر، نماز، شکر، توکل، یقین، قناعت، فروتنی، علم، صداقت، حیا، وقار، سکون را در وجود مرید شکوفا کند تا یکی از انوار پیامبر^(ص) شود. همچنین پیر باید پیرو شخص با بصیرتی باشد که سلسله وار به سید المرسلین پایان پذیرد (غزالی، ۱۳۸۸: ۴۳-۴۴). پیران مقام و مرتبه‌ای همانند پیامبران دارند؛ آنان باید مانند پیامبران در میان قومشان باشند (فروزانفر، ۱۳۷۶: ۲۸۴). پیر باید همانند یک طیب الهی توانایی آن را داشته باشد که مشکلات سالک را در راه سلوک بزدايد. پیر راستین باید بر ضمائر آگاه باشد و توانایی آن را داشته باشد که از آنچه در دل سالک است باخبر شود:

گفت ای هدیه حق و دفع حرج	معنی الصبر مفتاح الفرج
ای لقای تو جواب هر سؤال	مُشکل از تو حل شود بی قیل و قال...

ترجمانی هرچه ما را در دل است دست گیری هرکه پایش در گل است
(مولوی، ۱۳۷۸، د: ۱: ۵۰)

پیر از الهام الهی برخوردار است و از لوح محفوظ می‌تواند آینده را پیش‌بینی کند:

لوح محفوظ است او را پیشوا از چه محفوظ است، محفوظ از خطا
نه نجوم است و نه رمل است و نه خواب وحی حق و الله اعلم بالصواب
از پی روپوش عامه در بیان وحی دل گفتند او را صوفیان
وحی دل گیرش که منظرگاه اوست چون خطا باشد، چو دل آگاه اوست
مؤمننا ينظر بنور الله شدى از خطا و سهو ایمن آمدی
(همان، د: ۵۹۲)

به اعتقاد اهل تصوف، پیر باید در علم و معرفت از دیگران برتر باشد. البته این برتری به سبب تبعیض ازلی و مافوق بشر آفریده‌شدن ایشان نیست؛ بلکه به سبب تلاش و کسب فیض خود ایشان است. عطار در زبان رمزی مرغان در *منطق‌الطیر*، انتخاب هدهد (پیر) را به جمع مرغان واگذار می‌کند و انتخاب را برپایه قرعه قرار می‌دهد تا درجه برابری و یکسانی مرغان را نشان دهد و البته تأیید می‌کند هدهد لیاقت این انتخاب را دارد؛ زیرا او نسبت به پرندگان دیگر از معرفت بیشتری برخوردار است (کوپا و همکاران، ۱۳۸۹: ۶۳-۶۴).

۴- طبقات پیران یا اولیاء الهی در مکتب تصوف

در تصوف، پیران و اولیاء الهی تعداد و طبقه‌بندی ویژه‌ای را شامل می‌شوند و هرکدام باتوجه به درجه‌ای که دارد در مرتبه‌ای قرار می‌گیرد. تعداد اولیاء به اعتقاد صوفیه در هر عصر سیصد و پنجاه و چهار نفر است. وقتی یکی از ایشان از دنیا برود، دیگری جای او را می‌گیرد. در طبقه‌بندی و مراتب اولیاء نخست سیصد تنان هستند که آنها را اخیار می‌خوانند. برتر از آنها چهل تنان‌اند که ابدال نامیده می‌شوند. از آنان برتر، هفت تنان‌اند که ابرار نامیده می‌شوند و بالاتر از آنها اوتاد هستند که چهار تن هستند و برتر از آنان دو تنان‌اند که نقبا خوانده می‌شوند. قطب بالاتر از همه است. او یگانه عصر است و عالم به وجود او می‌گردد. وقتی قطب از عالم برود یکی از طبقه نقبا جای او را می‌گیرد. آنگاه یک تن از اوتاد به مقام نقبا می‌رسد؛ یکی از ابرار به مرتبه اوتاد می‌رسد؛ یکی از

ابدال به مرتبه ابرار می آید؛ یک تن از اخیار به مقام ابدال می رسد و یک تن از نیکان عالم در بین اخیار جایی به دست می آورد (زرین کوب، ۱۳۸۹: ۹۲). همچنین در یک تقسیم بندی دیگر سه نوع پیر معرفی کرده اند: «پیر تمسک» و «پیر تخلق» و «پیر تبرک» که هر کدام سه خرقه جداگانه دارند؛ اما از میان آنها خرقه اصلی برای پیر تمسک است و اسناد تصوف را از او می پوشند. در تصوف خرقه های تبرک و تخلق، به آن سبب به مرید پوشانده می شوند تا او شرف صحبت یابد و برای تأکید بر پیر تمسک است؛ پیر تمسک منبع الهام دو پیر دیگر است (صراف، ۱۳۵۲: ۷۳).

۵- نقش و کارکرد پیر در مکتب فتوت

در سلسله مراتب اهل فتوت نیز شخصی دانا و کاردیده به نام پیر وجود دارد که در بالاترین مرتبه از تشکیلات آنها قرار دارد. او جوانمردان را که در جایگاه شاگرد هستند در مسیر سیر و سلوک راهنمایی و هدایت می کند. اهل فتوت مانند اهل تصوف دست ارادت به پیر خود می دادند و با جان و دل فرمان های او را اجرا می کردند. هر مریدی که به یک پیر دست ارادت می داد وظیفه داشت پنج شرط را رعایت کند: اول، صادقانه توبه کند؛ دوم، آرزوها و امیال دنیوی را ترک کند؛ سوم، اهل نفاق نباشد؛ چهارم، درست اقتداء کند؛ پنجم، در همه مرادات را به روی خود ببندد (اقبال آشتیانی، ۱۳۱۰: ۳۴۳).

به اعتقاد اهل فتوت بدون راهنمایی یک راه شناس، راه ظاهری به سوی کعبه را نمی توان به پایان برد؛ مسافر در این راه، هم چشم دارد، هم توان حرکت دارد و هم راه و جاده و مسافت مشخص است؛ اما راه حقیقت این گونه نیست. در این راه صد و بیست و چهار هزار نقطه نبوت قدم زده اند و نشانی از یک قدم ظاهر وجود ندارد. سالک در این راه نظر و قدم ندارد؛ پس بدون راهنما چگونه می تواند در این راه قدم گذارد (واعظ کاشفی، ۱۳۵۰: ۱۸۳). از سوی دیگر همان طور که در راه های ظاهری راهنمان بسیاری وجود دارند و بدون راهنمایی یک راه شناس نمی توان سفر کرد، در راه حقیقت نیز راهنمانی به نام نفس و هوا و شیطان و دنیا وجود دارند که بدون راهنمایی یک پیر نمی توان از آنها عبور کرد. از دیدگاه اهل فتوت، از علت های دیگر نیاز مریدان به پیر این گونه می توان یاد کرد: همان طور که در راه ظاهر عقبات بسیاری وجود دارد، در راه سیر و سلوک نیز عقبه های بسیاری از آفت ها و شبهات و بدعت ها وجود دارد که سالک را تحت تأثیر خود قرار

می‌دهند. پس کمک پیری مرشد نیاز است تا بتواند مرید را به سلامت به مقصد رساند. علت دیگر اینکه اگر کوتاهی و سستی در رفتن سالک به وجود آید و در راه سلوک سستی ورزد، باید راهنما و هدایت‌گری باشد که با تازیه‌های همت، او را دوباره نیرو بخشد تا راه سلوک را به پایان رساند. همچنین همان‌طور که در راه ظاهر بیماری‌ها و انحراف مزاج‌هایی برای انسان به وجود می‌آید و فرد به پزشک نیاز می‌یابد تا آن بیماری را از بین برد، در راه حقیقت نیز علل و بیماری‌هایی بر مزاج سالک چیره می‌شود تا ارادت و عقیده سالک را منحرف کند؛ پس باید پیری وجود داشته باشد که طیب‌القلوب باشد و بیماری‌های مرید را از بین برد (همان: ۱۸۴). از سوی دیگر همانند راه ظاهر که شخص با مکان‌ها و جاهای عجیب و غریب روبه‌رو می‌شود، در طریقت نیز از عالم غیب برای سالک نمایش‌ها و وقایعی رخ می‌دهد؛ اگر سالک، پیری دانا و سالک اطوار نداشته نباشد که او را از این عجایب و غرایب آگاه کند، کاری از پیش نخواهد برد. نیز همان‌طور که اگر کسی بخواهد در درگاه پادشاهان به درجه و مرتبه‌ای دست یابد، بدون حمایت یکی از نزدیکان سلطان نمی‌تواند به آن مرتبه برسد، در راه حقیقت نیز به پیری از مقربان درگاه حق نیاز است تا با التماس و زاری خود به درگاه حق، حمایت خود از مرید را اعلام کند (همان: ۱۸۵).

۶- شرایط پیر در مکتب فتوت

از دیدگاه اهل فتوت، موانع و مشکلات بسیاری در راه طریقت وجود دارد تا کوتاه‌بینان و کسانی که مرد راه طریقت نیستند، منحرف شوند و در گمراهی، سرگردان بمانند. پس کسی را باید به پیری انتخاب کرد که شرایط پیری را دارا باشد. در مکتب فتوت پیران باید شرایط ویژه‌ای داشته باشند تا شایسته این مقام شوند و اگر یک فتا یا جوانمرد، این شرایط را نداشته نباشد، شایسته مقام پیری نخواهد بود؛ زیرا پیران، نگهبان و سرپرست و یاور مریدان در افتادن در ورطه‌های هولناک طریقت‌اند. مریدان باید به پیران تمسک جویند تا به عزت و سربلندی در طریقت جوانمردی دست یابند و افزون‌بر سعادت‌مندی و رستگاری، درهای برکات الهی بر روی آنها گشوده شود.

بنابراین پیران باید انسان‌هایی وظیفه‌شناس باشند و به‌درستی وظیفه استادی خود را در برابر آموزش شاگردان انجام دهند؛ آنها باید به علوم گذشتگان و ویژگی‌های نیک آنان عالم و دانا باشند و آنها را برای شاگردان بازگو کنند؛ پیر باید فردی سخاوتمند باشد و بتواند نیازمندی‌های شاگردان

را برآورده کند (سهروردی، ۱۳۸۳: ۵۶-۵۷). پیر باید اعتقادش پاک باشد تا مرید را از راه راست منحرف نکند؛ همچنین علم شریعت را به اندازه لازم بداند و از علم فقر و طریقت نیز بهره‌مند باشد تا بتواند مشکلات پیش‌آمده برای مرید را حل کند؛ پیر باید افزون‌بر عقل معادی، عقل معاشی نیز داشته باشد تا در تربیت مرید بتواند استادی کند؛ شجاع باشد تا نسبت به ملامت و سرزنش خلق و فتنه آنان بی‌توجه باشد و مرید را با سخن هرکسی رد نکند؛ باید بلند همت باشد تا به دنیا و اهل آن توجهی نداشته باشد و به مال و داشته‌های مرید طمع نورزد؛ مشفق باشد تا در مرحمت نسبت به مریدان کوتاهی نکند؛ پیر باید انسانی بردبار و صبور باشد تا با هر حرکتی یا اشتباهی خشمگین و عصبانی نشود؛ خوش‌خلق باشد تا مرید در هم‌نشینی و هم‌صحبتی با او خلق بد نیابد و اخلاق نیک را از او بیاموزد؛ پیر یا استاد باید فردی کریم باشد تا مرید را از لطف و کرم خود بهره‌مند کند (واعظ کاشفی، ۱۳۵۰: ۱۸۶-۱۸۷). پیر باید تن خود را خاک راه کند؛ یعنی تواضع و فروتنی ورزد؛ همچنین باید اهل رضا و تسلیم و راضی به رضای حق تعالی باشد. پیر باید اهل معرفت باشد؛ یعنی بندگی و اطاعت از خداوند را به جا آورد؛ همیشه به ذکر و فکر مشغول باشد و توحید و راه حق را طلب کند؛ او باید اهل شوق باشد؛ یعنی وقت خود را غنیمت داند و از روی شوق و ذوق، طالب جمال خداوند باشد و در طاعت و عبادت بکوشد؛ پیر باید با محبت و زحمت و ریاضت و مجاهده، نفس خود را از هوا و هوس و شهوات شیطانی و لذتها و خوشی‌های دنیوی بازدارد و بر داده و قسمت خداوند تعالی شاکر و صابر باشد. او باید اهل خدمت باشد تا نفسش از هوا و هوس دور شود و بتواند نفس سرکش خود را کنترل کند (افشاری، ۱۳۹۱: ۱۴۰-۱۴۱).

پیر باید به اندازه توانایی و گنجایش هر شاگرد، او را به کار گیرد؛ او باید فردی ماهر و کارداران و پرحوصله باشد؛ فقیران را دوست بدارد و با زیردستان خود مهربان باشد (خان‌محمدی، ۱۳۷۰: ۱۵). پیر باید اهل ایثار باشد تا برای شاگردان بخشنده باشد؛ او باید اعتماد را در بین شاگردان به وجود آورد تا شاگردان از یکدیگر پشتیبانی کنند؛ پیر باید اهل عفو و بخشندگی باشد تا اگر خطایی از مرید سر زد، او را ببخشد (سهروردی، ۱۳۸۳: ۵۷). پیر باید پیرو صراط مستقیم باشد و از دروغ و تهمت و خلاف دوری گزیند. او باید از استادان خود یاد کند و به روح آنها تکبیر گوید. پیر باید در راه خدا صدقه دهد و فردی نمازگزار باشد. او باید وظیفه خود را در برابر استادانش انجام دهد و در وظایف خود ثابت‌قدم باشد (افشار، ۱۳۸۳: ۲۰۹). پیر باید اعمال صالح انجام دهد و همه

دستورات و فرمان‌های خداوند را به جا آورد و از همه نامشروعات پرهیز کند. پیر باید فردی صبور باشد؛ یعنی بر فقیری و حقیری تن دهد و آخرت را بر دنیا ترجیح دهد و اگر ستمی از گردش روزگار به او برسد، صبور باشد. پیر باید اهل ارادت باشد؛ یعنی دل خود را از نفس غیر بردارد و به جز طاعت و عبادت و محبت خداوند به هیچ چیز توجه نکند. پیر باید اهل قناعت باشد؛ یعنی در ظاهر و در باطن، نیروی جسمانی را کم کند تا نیروی روحانی او افزایش یابد و خود را متوجه خداوند کند تا از جنس طبیعت بیرون آید و به جمال باکمال محبوب حقیقی و معشوق اصلی برسد. پیر باید به خدا امید داشته باشد و به کلی متوجه حضرت حق و حقیقت باشد. با جمال خود که باطن اوست عشق تمام یابد تا به سبب آن، روشنی نور تجلی الهی بر ذات او غلبه کند و مخصوص انبیاء و اولیاء گردد؛ پیر باید اهل محبت باشد؛ یعنی وقتی بنده به قرب الهی رسید و نور نجات حق را دریافت و در آن مقام به هیچ حجابی محجوب و به هیچ قیدی مقید نشد، پس در آن زمان است که هستی عاشق محو می شود و او به نجات اصلی خود بازمی‌گردد و به حق می‌رسد (افشاری، ۱۳۹۱: ۱۴۱-۱۴۲).

پیر باید اهل توکل باشد تا بتواند مرید را پرورش دهد؛ باوقار باشد تا با مریدان با حرمت زندگی کند؛ پیر باید فردی ساکن و ثابت‌حال باشد؛ عجول نباشد تا با آهستگی بتواند بر مرید تسلط یابد؛ باهویت باشد تا مرید از او شکایت نداشته باشد؛ چه در بین جمع و چه در تنهایی مؤدب باشد تا مرید نیز بیاموزد که چه در غیبت پیر و چه در حضور او ادب را رعایت کند؛ باید شاگردی پیری مرشد کرده باشد تا هرچه از پیر خود آموخته است، به مرید خود آموزش دهد (واعظ کاشفی، ۱۳۵۰: ۱۸۸-۱۸۹).

۷- طبقات پیران یا سالکان راه حق در مکتب فتوت

در مکتب فتوت، پیران یا سالکان راه حق طبقه بندی ویژه‌ای دارند و هر طبقه تعداد خاصی از پیران را در بر می‌گیرد. به اعتقاد اهل فتوت همه پیران، ده طایفه هستند. این ده طایفه، ده مقام و هر طایفه در مقامی قرار دارند. نخستین مقام، مقام تایبان است و ایشان هزار تن هستند؛ دوم، مقام اولیاء است و ایشان چهارصد تن‌اند؛ سوم، مقام ابرار است و ایشان صد تن هستند؛ چهارم، مقام نجاست که هفتاد تن هستند؛ پنجم، مقام ابدال است که چهل تن هستند؛ ششم، مقام اوتاد است که

ایشان هفت تن اند؛ هفتم، مقام عمد است که چهار تن هستند؛ هشتم، مقام نقباست که سه تن هستند، نهم، مقام غوث است و او یکی است و او را قطب می‌گویند و همه اینها بر قطب دایر و پابرجا هستند و او مرکز دایره فقر است و قیام عالم، به ذات این شخص است؛ او را صاحب الزمان و صاحب امر می‌گویند و قطب نیز لقب او است؛ دهم، مقام خاتم النبیین است که این مقام، ویژه حضرت محمد (ص) است و غیر از او کسی نمی‌تواند به این مقام راه یابد؛ در آن مقام را با قفل «لا نبی بعدی» بسته است و با مهر «ختمت بی النبوة» نشانه کرده است تا کسی به آن دست‌درازی نکند (همان: ۱۹۵-۱۹۴).

تقسیم‌بندی دیگری از آیین فتوت، پیران را به قولی و شربی و سیفی تقسیم می‌کند. پیر قولی بنا بر عهد و سوگند است؛ پیر شربی بنا بر نوشیدن آب و نمک است و پیر سیفی بنا بر شمشیر است. در فتوت این سه پیر مکمل هم هستند؛ برای مثال اگر شخص هزار بار در نوشیدن آب و نمک شرکت داشته باشد، اما قول و سوگند نداشته باشد، فتوت او پذیرفته نیست. فتوت شربی و سیفی، متصل و قائم به قولی هستند و پیر قولی منبع الهام دو نوع دیگر است (صراف، ۱۳۵۲: ۷۳).

۸ - اشتراک‌های مکتب فتوت و تصوف در زمینه تأثیر و کارکرد پیر در طریقت

برپایه مطالب بالا می‌توان دریافت نقش و تأثیر پیر در مکتب فتوت و تصوف با هم مشترک است. این اشتراکات در هفت مسئله مهم خلاصه می‌شوند؛ از جمله اینکه در دو مکتب اعتقاد بر این است که بدون راهنمایی یک راه‌شناس، راه ظاهری به سوی کعبه را نمی‌توان به پایان برد. مسافر در این راه هم چشم ظاهر و هم توانایی حرکت دارد و هم اینکه راه و جاده مشخص و دیده شدنی است؛ اما در راه حقیقت صد و بیست و چهار هزار نقطه نبوت قدم زده اند و نشانی از یک قدم ظاهر نیست. فرد سالک در این راه نظر و قدم ندارد و بدون راهنما نمی‌تواند در این راه قدم گذارد؛ دوم اینکه این دو مکتب معتقدند همانند راه‌های ظاهری که راهزنان بسیاری در آنها وجود دارد و بدون راهنمایی یک راه‌شناس نمی‌توان سفر کرد، در راه حقیقت نیز راهزنانی به نام نفس و هوا و شیطان و دنیا وجود دارند که بدون راهنمایی یک پیر از آنها نمی‌توان عبور کرد؛ اشتراک سوم اینکه همان‌طور که در راه ظاهر عقبه‌های بسیاری وجود دارد، در راه حقیقت نیز عقبات بسیاری از آفت‌ها و شبهات و بدعت‌ها وجود دارد که او را تحت تأثیر قرار می‌دهند؛ بنابراین به یک پیر نیاز

است تا بتواند مرید را از این عقبه‌ها عبور دهد؛ چهارم اینکه اگر کوتاهی و سستی در رفتن سالک به وجود آید و در راه سلوک سستی کند، باید راهنما و هدایت‌گری باشد که با تازیان‌های همت، او را دوباره نیرو بخشد تا راه سلوک را به پایان رساند؛ اشتراک پنجم اینکه در راه ظاهر، بیماری‌ها و انحراف مزاج‌هایی برای انسان به وجود می‌آید و به پزشک نیاز می‌یابد تا آن بیماری را از بین برد؛ به همان شکل در راه حقیقت نیز علل و بیماری‌هایی بر مزاج سالک چیره می‌شود تا ارادت و عقیده سالک را منحرف کند؛ پس باید پیری وجود داشته باشد که طیب القلوب باشد و با شربت نصیحت، بیماری‌های مرید را بزدايد؛ ششم آنکه در راه ظاهر، شخص با مکان‌ها و جاهای عجیب و غریب روبه‌رو می‌شود و در راه طریقت نیز از عالم غیب برای سالک نمایش‌ها و واقعه‌هایی روی می‌دهد؛ اگر پیری آگاه و دانا و سالک اطوار همراه سالک نباشد تا او را از این عجایب و غرایب آگاه کند، او کاری از پیش نخواهد برد؛ هفتم اینکه اگر کسی بخواهد در درگاه پادشاهان به مرتبه‌ای دست یابد، بدون حمایت یکی از نزدیکان سلطان به آن مرتبه نمی‌تواند برسد؛ در راه حقیقت نیز به پیری نیاز است که از مقربان درگاه حق باشد و بتواند با التماس و زاری در درگاه حق، از مرید حمایت کند.

۹- اشتراک‌های دو مکتب فتوت و تصوف در زمینه شرایط پیران طریقت

این دو مکتب درباره شرایط پیران نیز اشتراک‌های فراوانی دارند. بسیاری از شرایطی که برای پیران در مکتب فتوت آمده، همان شرایطی است که برای پیران در مکتب تصوف بیان شده است؛ از جمله اشتراک‌های این دو مکتب در این زمینه، آن است که پیر باید اعتقادش پاک باشد تا مرید به سبب عقیده او از راه راست منحرف نشود. پیر باید علم شریعت را بداند و از علم فقر و طریقت نیز بهره‌مند باشد تا مشکلات پیش‌آمده برای مریدش را حل کند. پیر باید افزون‌بر عقل معادی، عقل معاشی نیز داشته باشد. پیر باید سخاوتمند باشد تا بتواند مرید را از غصه و نگرانی غذا و لباس و نیازمندی‌های ضروری بی‌نیاز کند؛ شجاع باشد تا نسبت به ملامت و سرزنش خلق و فتنه آنها بی‌توجه باشد و مرید را با سخن هرکسی رد نکند؛ عقیف‌النفس و پاک‌دامن باشد؛ به نامحرم نگاه نکند تا مرید درباره او به شک و تردید نیفتد؛ باید بلندهمت باشد تا به دنیا و اهل آن توجه نکند و به مال و داشته‌های مرید طمع نرزد؛ مشفق باشد تا در مرحمت نسبت به مریدان کوتاهی نکند. پیر باید انسانی بردبار و صبور باشد تا با هر حرکتی یا اشتباهی خشمگین و عصبانی نشود؛ اهل عفو و

بخشنندگی باشد تا اگر از مرید حرکت اشتباهی سر زد، او را ببخشد؛ خوش خلق باشد تا مرید در هم نشینی و هم صحبتی با او بدخلق نشود و اخلاق نیک را از او بیاموزد؛ اهل ایثار و گذشت باشد تا در صورت نیاز از حق خود بگذرد و به مرید دهد. پیر باید فردی کریم باشد تا مرید را از کرم خود بهره مند کند؛ اهل توکل باشد تا بتواند مرید را پرورش دهد؛ اهل رضا و تسلیم باشد تا خدا هر که را بخواهد به مریدی او درآورد و هر که را نخواهد به مریدی او درنیاورد؛ همچنین برای داشتن مریدان بیشتر حریص نباشد؛ باوقار باشد تا با مریدان با حرمت زندگی کند؛ پیر باید فردی ساکن و ثابت حال باشد؛ عجول نباشد تا با آهستگی بتواند بر مرید تسلط یابد؛ باهویت باشد تا مرید از او شکایت نداشته باشد و سخن او را بدون چون و چرا بپذیرد؛ پیر باید چه در بین جمع و چه در تنهایی مؤدب باشد تا مرید نیز بیاموزد که چه در غیبت پیر و چه در حضور او، ادب را رعایت کند. پیر باید هر چه از پیر خود آموخته است به مریدش آموزش دهد. پیر باید با بسیاری نماز و صدقه و روزه، نفس خود را پرورش دهد و از گناه بازدارد.

۱۰- اشتراک‌های دو مکتب فتوت و تصوف در زمینه طبقه‌بندی پیران طریقت

در دو مکتب فتوت و تصوف دو نوع طبقه‌بندی درباره پیران انجام شده است. در طبقه‌بندی اول درباره پیران و سالکان الهی در دو مکتب، از اسم‌های مشابه ابرار، ابدال، اوتاد، نقبا، قطب، غوث استفاده شده است. در دو مکتب تعداد ابدال، ۴۰ تن و قطب نیز یک نفر است که مقامش بالاتر از همه دانسته می‌شود؛ با این تفاوت که مقام قطب در بین اهل فتوت از مقام پیامبر^(ص) پایین تر است. در طبقه بندی دوم که بیان شد، چنین دریافت می‌شود که در مکتب فتوت و تصوف، سه نوع پیر یا شیخ وجود دارد؛ به بیان دیگر همان‌طور که در تصوف سه نوع شیخ وجود دارد (شیخ تمسک، شیخ تخلّق، شیخ تبرک) و هریک خرقه جداگانه دارند، در فتوت نیز از سه نوع پیر یاد می‌شود: پیر قولی که بنا بر عهد و سوگند است؛ پیر شربی که بنا بر نوشیدن آب و نمک است و پیر سیفی که بنا بر شمشیر است. در تصوف، آن سه شیخ مکمل هم هستند؛ در فتوت نیز این سه پیر، مکمل یکدیگرند؛ برای مثال اگر شخص هزار بار در نوشیدن آب و نمک شرکت داشته، اما قول و سوگند نداشته باشد، فتوت او پذیرفته نیست. فتوت شربی و سیفی، به فتوت قولی متصل است و همان‌طور که شیخ منشأ و منبع الهام دو شیخ دیگر است، پیر قولی نیز منبع الهام دو نوع دیگر فتوت است.

۱۱- نتیجه‌گیری

اشتراک‌هایی که درباره تأثیر و کارکرد پیر، شرایط پیر و طبقه‌بندی پیران بین این دو مکتب وجود دارد، نشان می‌دهد که فتوت و تصوف با تأثیرپذیری از یکدیگر، بسیاری از آموزه‌های هم را اقتباس کرده‌اند. پیر در دو مکتب، مظهر بخشندگی و نماد پاکی و قداست است و فقیان و صوفیان به لطف و رحمت او چشم دوخته‌اند تا سیر و سلوکی پاک و بی‌آلایش را برای آنان رقم زند. پیر شخصی دانا و بافراست است و علم سیر و سلوک نزد اوست و در این زمینه کاردانی کامل دارد؛ بنابراین با ارشادها و راهنمایی‌هایش مریدان را از گرفتارشدن در تعلقات دنیوی نجات می‌دهد و آنان را به مرکز و سرچشمه حقیقت می‌رساند که همان بالاترین حدّ نزدیک‌شدن به خداوند است.

پی‌نوشت

۱. برای اطلاعات بیشتر در این باره ر.ک: *جوانمردی و جوانمردان* (سلمی، ۱۳۸۰)؛ *کشف الأسرار و عله الأبرار* (مبیدی، ۱۳۷۱)؛ *آیین جوانمردی* (کربن، ۱۳۸۳).
۲. (آل عمران: ۳۱)

منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- افشار، ایرج (۱۳۸۳). *فتوت‌نامه آهنگران* (در آیین جوانمردی از هانری کربن)، تهران: سخن.
- ۳- افشاری، مهرا (۱۳۹۱). *سی فتوت‌نامه دیگر (سی رساله ناشناخته در فتوت و پیشه‌وری و قلندری)*، تهران: چشمه.
- ۴- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۱۰). «زندگانی عجیب یکی از خلفای عباسی (الناصرلدين الله)»؛ *مجله شرق*، شماره ۶، ۳۲۹-۳۵۲.
- ۵- باخرزی، ابوالمفاخر یحیی (۱۳۸۳). *اوراد الاحباب و فصوص الآداب* جلد دوم، به کوشش ایرج افشار، تهران: دانشگاه تهران.
- ۶- تدین، عطاءالله (بی‌تا). *ابعاد صوفی و عرفان در ایران و جهان*، تهران: تهران.
- ۷- خان محمدی، علی‌اکبر (۱۳۷۰). «فتوت‌نامه معماران و بنّایان»؛ *مجله صفتّه*، دوره دوم، شماره ۱،

- ۱۰-۱۵. رجایی بخارایی، احمدعلی (۱۳۷۵). *فرهنگ اشعار حافظ*، تهران: علمی، چاپ هشتم.
- ۸- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۸). *جستجو در تصوف*، تهران: امیرکبیر.
- ۹- ----- (۱۳۸۹). *ارزش میراث صوفیه*، تهران: امیرکبیر.
- ۱۰- سلمی، ابو عبدالرحمن (۱۳۸۰). *جوانمردی و جوانمردان* (کتاب الفتوه)، ترجمه قاسم انصاری، قزوین: حدیث امروز.
- ۱۱- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدودبن آدم (۱۳۴۸). *مثنوی های حکیم سنایی به انضمام شرح سیرالعباد الی معاد*، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۲- سهروردی، شهاب الدین عمر (۱۳۸۳). *فتوت نامه* (دوم) (در آیین جوانمردی از هانری کربن)، تهران: سخن.
- ۱۳- صراف، مرتضی (۱۳۵۲). *رسایل جوانمردان*، با مقدمه هنری کربن، تهران: قسمت ایرانشناسی، انستیتوی فرانسوی پژوهش های علمی در ایران.
- ۱۴- عفیفی، ابوالعلاء (۱۳۷۶). *ملاطیه، صوفیه و فتوت*، ترجمه نصرت الله فروهر، تهران: الهام.
- ۱۵- عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۷۳). *مصیبت نامه*، به اهتمام و تصحیح نورانی وصال، تهران: زوار.
- ۱۶- ----- (۱۳۴۷). *منطق الطیر، تصحیح و مقدمه ذکاء الملک فروغی*، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۷- غزالی، محمد بن محمد (۱۳۹۰). *کیمیای سعادت*، با مقدمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران: نگاه.
- ۱۸- ----- (۱۳۶۴). *ایها الولد*، ترجمه باقر غباری، تهران: جهاد دانشگاهی.
- ۱۹- ----- (۱۳۸۸). *چنین گفت غزالی*، ترجمه زاهد اویسی، تهران: نگاه معاصر.
- ۲۰- غنی، قاسم (۱۳۸۹). *تاریخ تصوف در اسلام* (تطورات مختلفه آن از صدر اسلام تا عصر حافظ) جلد دوم و سوم، تهران: زوار.
- ۲۱- فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۳۴). *احادیث و قصص مثنوی*، تهران: دانشگاه تهران.
- ۲۲- کربن، هانری (۱۳۸۳). *آیین جوانمردی؛ ترجمه احسان نراقی*، تهران: نشر نو.
- ۲۳- کوپا، فاطمه؛ حجازی، بهجت السادات؛ غضنفری مقدم، صالحه (۱۳۸۹). «از منطق الطیر عطار تا جانانان مرغ دریایی ریچارد باخ»، *مجله جستارهای ادبی*، شماره ۱۷۰، ۴۹-۷۰.

- ۲۴- محمد بن منور (۱۳۶۶). *اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید ابالخیر*، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگاه.
- ۲۵- مولوی بلخی، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۸). *مثنوی معنوی*، براساس نسخه اصلی رینولد الین نیکلسن، به کوشش دکتر کاظم دزفولیان، تهران: طلایه.
- ۲۶- میدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۷۱). *کشف الأسرار و عده الأبرار ج ۵*، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر.
- ۲۷- نجم‌الدین رازی، عبدالله بن محمد (۱۳۸۳). *مرصاد العباد*، به اهتمام محمدامین ریاحی، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
- ۲۸- نسفی، عزیز بن محمد (۱۳۸۸). *الانسان کامل*، تصحیح ماریژان موله، تهران: طهوری.
- ۲۹- واعظ کاشفی، مولانا حسین (۱۳۵۰). *فتوت نامه سلطانی*؛ به اهتمام محمدجعفر محجوب، تهران: ناشر الکترونیک: فدراسیون بین‌المللی ورزش‌های زورخانه‌ای Izsف.
- ۳۰- هجویری، علی بن عثمان (۱۳۸۳). *کشف‌المحجوب*، تصحیح محمود عابدی، تهران: سروش.